

توسعه نیافتگی و توسعه یافتگی

دکتر احمد عبد الهی

ممکن است سئوالات متعددی در ذهن کسی که به علل توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم علاقمند است مطرح شود. سئوالات زیر معمولاً از آنجمله اند:

- ۱- چه عوامل باعث عقب ماندگی کشورهای جهان سوم هستند؟
- ۲- چه می توان کرد که موقعیت آنها را عوض کرد؟
- ۳- چه موانعی از تغییر موقعیت آنها جلوگیری می کند؟
- ۴- چه عواملی ممکن است کمک کنند که موقعیت آنها را تغییر داد؟

برای شناخت بهتر ماهیت مشکلات توسعه اقتصادی، اولین گام این است که با خصوصیات مشترکی که کشورهای جهان سوم دارند آشنا شویم. خصوصیات یا عواملی که کشورهای جهان سوم را از کشورهای توسعه یافته متمایز می کند غالباً به عواملی مربوط میشود که مانع پیشرفت اقتصادی این کشورهاست. بطور مثال کشورهای توسعه نیافته یا جهان سوم از رشد جمعیتی در حدود دو تا سه برابر کشورهای پیشرفته برخوردارند و این مانع بزرگی در مقابل پیشرفت آنها محسوب می شود. بطور کلی برای مطالعه علل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم باید تمام عوامل بارزی که بصورت موانع متعدد، پیشرفت و

توسعه این کشورها را سد کرده اند بررسی کنیم.

ابتدا موقعیت اقتصادی و جمعیتی این کشورها را مروری می‌کنیم و سپس چند خصوصیت یا عامل غیر اقتصادی (از قبیل فرهنگ، مذهب، ساخت اجتماعی، تعلیم و تربیت و عوامل سیاسی) - و تاثیر آنها بر عوامل اقتصادی و جمعیتی - را بررسی می‌کنیم. هدف کلی در این مقاله این است که بعضی از مشکلات و موانع اساسی و عمده‌ای را که اغلب کشورهای در حال توسعه با آنها دست‌بگیربان هستند - و همین موانع به این کشورها اجازه نمی‌دهند که سطح زندگی مردمشان را بالا ببرند - مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. قبل از این بررسی دو نکته نیاز به توضیح دارد. اول اینکه باید بدانیم که مشکل توسعه اقتصادی بسیار پیچیده است و راه حل آن تنها با شناخت خصوصیات این کشورها حاصل نمی‌شود. مثلاً اگر تصور کنیم که خصوصیات کشورهای جهان سوم برای ما آشکار هستند و توسعه و پیشرفت تنها احتیاج به یک برنامه ریزی دارد که بعضی از این خصوصیات نامطلوب را تغییر دهیم (بطور مثال، اگر کمبود پروتئین یک خصوصیت است، تنها پروتئین به غذای آنها اضافه کنیم) مشکل حل نمی‌شود. چنین پیشنهادی غیر قابل دفاع است، تا حدی به این دلیل که به هیچ طریق نمی‌توان، قبل از بکار بردن یک راه حل، مطمئن بود که این مناسب‌ترین راه برای تغییر دادن موقعیت آن کشور جهان سوم است.

هر مردم‌شناس فرهنگی ساعتها می‌تواند توضیح دهد که چگونه مردم یک فرهنگ خاص، برنامه‌ریزیهای منطقی برای حل مشکلاتشان را رد می‌کنند. البته اغلب در این برنامه‌ریزیها به این نکته توجه نمی‌شود که بیشتر این مشکلات با مشکلات دیگری مرتبط هستند و تغییر در یک عامل عقب ماندگی ممکن است نتایج ناخوشایندی به بار آورد. مثلاً آموزش ابتدائی اجباری برای همه ممکن است یک قدم در جهت کاهش بیسوادی باشد، اما ممکن است پیامدهای دیگری نیز به بار آورد از آنجمله:

(۱) کاهش دادن تعداد کارگران بخاطر اینکه بچه‌ها به مدرسه فرستاده

می‌شوند.

۲) نیاز به تغییر و تحول در سازمان بندی مشاغل و ایجاد مشاغل جدید برای این گروه.

۳) افزایش آگاهی سیاسی مردم.

۴) بالا رفتن سطح انتظارات آنها که چنانچه ارضاء نشود می تواند به ناکامی یا نارضایتی و حتی به اعمال خشونت آمیز منتهی شود.

بنابراین صرفاً دانستن مشکلات یک کشور جهان سوم کافی نیست که بر اساس آن برای توسعه اقتصادی و اجتماعی آن برنامه ریزی کنیم. البته شناخت مشکلات و آگاهی به آنها یکی از شروط لازم برای برنامه ریزی منطقی و صحیح در این کشورهاست و اصولاً بدست آوردن چنین آگاهی اولین قدم است.

دومین نکته ای که باید روشن شود به خود اصطلاح «توسعه نیافتگی» مربوط است. توسعه نیافتگی یا عقب ماندگی شامل کشورهای بسیار متعددی می شود که اغلب با یکدیگر تفاوت های چشمگیری نیز دارند. این تفاوتها معمولاً هم از جنبه موقعیت اقتصادی و هم غیر اقتصادی می باشند. مثلاً تمام یا اغلب کشورهای توسعه نیافته یا جهان سوم دارای درآمد سرانه کمی هستند اما با این وجود تفاوت درآمد سرانه آنها بارز است.

بعنوان مثال در سال ۱۹۷۶ درآمد سرانه در مکزیک ۱۰۹۰ دلار یعنی تقریباً دو برابر درآمد سرانه در مراکش - یعنی ۵۴۰ دلار - بود. در حالی که در همان سال درآمد سرانه در توگو ۲۶۰ دلار، یعنی یک چهارم درآمد سرانه مکزیک بود و بنگلادش با درآمد ۱۱۰ دلار تقریباً یک دهم درآمد سرانه مکزیک را داشت.^۱

از خصوصیات دیگر کشورهای جهان سوم این است که مصرف سالانه مواد و انرژی غیر حیوانی در این کشورها بسیار کمتر از کشورهای پیشرفته است. منظور از انرژی غیر حیوانی انرژی ای است که به وسیله سوخت زغال سنگ و مواد نفتی تولید می شود. در اینجا نیز ارقام مصرف سالانه انرژی که معادل تولید انرژی زغال سنگ در نظر گرفته شده برای کشورهای جهان سوم است، نشان می دهد که مثلاً در بروندي (Brundi) و رندا (Rwanda)

ولتای علیا (Upper Volta) به طور متوسط سالیانه ۱۰ تا ۱۲ کیلوگرم به وسیله هر فرد مصرف می‌شود و این میزان برای شیلی، مکزیک، جامائیکا و سوری نام به ۱۲۰۰ کیلوگرم می‌رسد.^۲ هر گاه عوامل دیگری از قبیل خصوصیات اجتماعی - فرهنگی (عقاید مذهبی، ساخت خانواده، نوع شخصیت، طرز تفکر افراد در مقابل تحولات اجتماعی و اعتقاد نسبت به قسمت و سرنوشت و یا موقعیت جغرافیائی مانند آب و هوا و منابع طبیعی و غیره) را در نظر بگیریم تفاوت میان این کشورها بسیار زیادتر خواهد شد.

این تفاوتها باعث می‌شود که ماهیت واقعی مشکل یک کشور جهان سوم با سایر کشورهای جهان سوم تفاوت چشمگیری پیدا کند که این به خصوصیات و مقتضیات مخصوص خودشان بستگی دارد.

البته چون موقعیت اقتصادی - اجتماعی این کشورها نسبت به کشورهای پیشرفته (اروپا، آمریکا، اقیانوسیه و ژاپن) بطور بارزی پائین تر است، این کشورها را در یک طبقه به نامهای گوناگون از قبیل کشورهای عقب مانده، عقب نگه داشته شده، در حال توسعه، توسعه نیافته، یا جهان سوم قرار می‌دهند.

جنبه‌های اقتصادی مشکل توسعه

از بسیاری جهات، جنبه اقتصادی مشکل توسعه یعنی کل مشکل توسعه، به عبارت دیگر، بارزترین خصوصیت کشورهای عقب مانده گسترش فقر و نیز سطح پائین زندگی مردم آنهاست. قدم اساسی در راه پیشرفت و توسعه این کشورها همان کاهش فقر و بالا بردن سطح زندگی مردم این کشورهاست.

تعریف توسعه نیافتگی یا عقب ماندگی

برای چنین تعریفی باید ابتدا واحد مورد تحقیق را تعریف کرد. در این حالت هدف پاسخ به این سؤال خواهد بود که منظور از یک کشور توسعه نیافته یا در حال توسعه یا جهان سوم چیست؟ جوابهایی که برای این سؤال وجود دارند بسیار متنوع هستند؛ مثل آب

و هوا، منابع طبیعی، سطح تکنولوژی، میزان رشد جمعیت، بسیاری از خصوصیات جمعیتی (مثل سواد، مهارت‌های شغلی)، میزان شهرنشینی، میزان صنعتی شدن، سطح توسعه سیاسی و کیفیت کلی زندگی در این کشورها. تقریباً تمام این جوابها در یک اصل مهم مشترک هستند: ورای دیگر امور، یک کشور توسعه نیافته کشوری فقیر است. اهمیت این بعد اقتصادی مشکل توسعه از آنجا مشخص است که غالباً سطح متوسط درآمد ملی، از قبیل درآمد سرانه هر فرد یا تولید ناخالص سرانه، را بعنوان شاخص نسبی موقعیت اقتصادی یا میزان توسعه هر کشور بحساب می‌آورند.

اصطلاح تولید ناخالص ملی یعنی مجموع کالاها و خدماتی که بوسیله یک ملت در یکسال تولید می‌شود و تولید ناخالص سرانه بیانگر سطح متوسط درآمد یک ملت است و همچنین منعکس کننده سهم هر فرد از ثروت آن کشور در یکسال است، چنانچه این ثروت بطور مساوی در بین تمام افراد آن ملت تقسیم شود.^۳

جدول شماره ۱ تولید ناخالص سرانه را برای نقاط مختلف دنیا نشان می‌دهد این جدول همچنین نشان دهنده اختلاف زیاد تولید ناخالص سرانه در بین این نواحی دنیا است.

نواحی دنیا	درآمد ناخالص سرانه ملی
کل دنیا	۱۶۵۰ دلار
آفریقا	۴۴۰ دلار
آسیا	۶۱۰ دلار
آمریکای لاتین	۱۱۰۰ دلار
شوروی	۲۷۶۰ دلار
اروپا	۴۴۲۰ دلار
اقیانوسیه	۴۷۳۰ دلار
آمریکای شمالی	۷۸۵۰ دلار

البته با بکار بردن اطلاعات مربوط به درآمد ملی بعنوان شاخص توسعه اقتصادی محدودیتهای متعددی بوجود می آید. به عنوان مثال، آمار مربوط به درآمد ملی، عواملی از قبیل میزان تولید داخلی مواد غذایی را برای مصرف داخلی بر نمی گیرد و نحوه توزیع ثروت در بین مردم یک کشور را بررسی نمی کند. بعبارت دیگر با این آمار به هیچ وجه نمی توان به میزان واقعی توزیع سرمایه در بین مردم هر کدام از این کشورها پی برد. مقایسه موقعیت اقتصادی ونزوئلا و رومانی بیانگر این نکته است. هر دوی این کشورها از نظر درآمد سرانه در سال ۱۹۷۰ در یک ردیف قرار داشتند، اما نسبت یا میزان درآمد ملی که در دست ۵ درصد افراد طبقه بالا در ونزوئلا قرار داشت ۴۰ درصد از درآمد ملی بود در حالیکه این رقم برای رومانی تنها ۶ درصد بود. از طرف دیگر، به ۲۰ درصد طبقه پائین جامعه ونزوئلا تنها دو درصد از درآمد ملی میرسید در حالیکه این رقم برای رومانی ۲۴ درصد بود. بنابراین به خاطر توزیع عادلانه تر درآمد ملی که در بین مردم رومانی وجود دارد، سطح متوسط زندگی در رومانی بالاتر از ونزوئلا است، اگر چه ونزوئلا از نظر درآمد سرانه بالاتر است.

با وجود این محدودیتهای اغلب دانشمندان و محققین این رشته معتقدند که درآمد سرانه، برای پی بردن به سطح توسعه اقتصادی یک کشور، شاخص قابل قبولی است. (مخصوصاً اگر - جهت پی بردن به تفاوت کلی کشورها - و نه یک تقسیم بندی خیلی دقیق بعضی از کشورها - بکار رود) مثلاً می توانیم نتیجه بگیریم که دو کشور آمریکا و کانادا با داشتن درآمد سرانه بیش از ۷۵۰۰ دلار بطور چشمگیری از کشورهای آفریقائی که درآمد سرانه آنها بین ۱۰۰ دلار (در کشور مالی Mali) و ۶۱۰ دلار (در ساحل عاج Ivory Coast) می باشد، توسعه یافته تر اند. اما در بین خود کشورهای آفریقائی بسیار مشکل است اگر بخواهیم نتیجه گیری کنیم که مثلاً کشور ولتای علیا (Upper Volta) با درآمد سرانه ۱۱۰ دلار توسعه یافته تر از مالی با درآمد سرانه در حدود ۱۰۰ دلار است و یا سنگال با درآمد سرانه ۳۹۰ دلار توسعه یافته تر از نیجریه با درآمد سرانه ۳۸۰ دلار و یا عقب مانده تر از لیبیا با درآمد سرانه ۴۵۰ دلار است. بنابراین به کار بردن شاخص درآمد سرانه کشورها بیشتر موقعی معنی دار است که کشورهایی را که از این نظر با هم تفاوت زیادتری دارند

مقایسه کنیم.

سطح زندگی

استفاده از آمار درآمد سرانه یک محدودیت دیگر نیز دارد. چنانچه توسعه نیافتگی را فقط از روی درآمد سرانه بخواهیم تعریف کنیم خصوصیات واقعی کشورهای توسعه نیافته را غلط جلوه داده ایم و فقر و بدبختی را، که بیشتر مردم در این کشورها با آن روبرو هستند، آشکار نکرده ایم. چون برای توده های مردم این کشورها توسعه نیافتگی چیزی بیش از درآمد سرانه پائین است، اغلب گرسنه بودن و زنده ماندن با یک رژیم غذایی که نه تنها از نظر کالری بلکه غالباً از نظر پروتئین و ویتامینها کمبود دارند سبب بالا رفتن میزان بیماریها و کم شدن مقاومت بدن در میکروبها و امراض گوناگون می شود. به همراه این کمبودها میزان مرگ و میر اطفال و کودکان و میزان بیسوادی بالا می رود و کمبود معلم و مدرسه روز بروز این مسئله را تشدید می کند. مناطق مسکونی این توده ها غالباً فاقد برق، آب لوله کشی و تختخواب، میز، صندلی و آشپزخانه است. به عبارت دیگر توسعه نیافتگی یعنی محروم بودن از آنچه که کشورهای توسعه یافته آنها را برای یک زندگی ساده ضروری و لازم می پندارند. درک و فهم چنین فقری برای کسانی که با آن روبرو نبوده اند بسیار مشکل است. در حالیکه امروزه بیشتر مردم دنیا تحت چنین شرایطی بسر می برند.

درآمد و پس انداز

همانطور که قبلاً ذکر شد فقراً مهمترین خصوصیت بارز کشورهای عقب مانده آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین است. علاوه بر این، درآمد بسیار پائین آنها خود مانع اصلی توسعه و پیشرفت اقتصادی این کشورهاست چون از جمله آثار مهم، پائین بودن درآمد همان کندی جمع آوری سرمایه برای توسعه است و چون درآمد منشاء پس انداز است یک درآمد سرانه پائین لزوماً به این معنی است که پس انداز سرانه نیز پائین خواهد بود و نتیجه این نیز پائین بودن تولید ناخالص ملی می باشد. جدول شماره ۲ رابطه بین میزان پس انداز و تولید ناخالص را برای کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه مشخص میکند.^۲

کشورهای در حال توسعه	کشورهای پیشرفته	خصوصیات درآمد	
		جمع	فقیرترین
۱۰/۳	۲۴/۳	پس انداز ناخالص بعنوان درصدی از تولید ناخالص ملی	
۰/۹	۳/۴	درصد رشد سالانه در تولید ناخالص ملی	

جدول ۲ پس انداز و رشد سالانه در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه



در این جدول کاملاً واضح است که در کشورهای توسعه یافته، نسبت به کشورهای در حال توسعه، میزان بیشتری از درآمد افراد پس انداز می شود و در بین این کشورهای در حال توسعه، فقیرترین اینها (یعنی آنهایی که درآمد سرانه کمتر از \$۱۰۰ دارند) از نظر پس انداز بسیار عقب هستند. توضیح این رابطه خیلی ساده است: در بین کشورهای فقیر تقریباً تمامی آن درآمد ناچیز باید صرف احتیاجات اولیه و ضروری زندگی افراد شود (مثلاً غذا و لباس) و معمولاً چیزی برای پس انداز باقی نمی ماند.

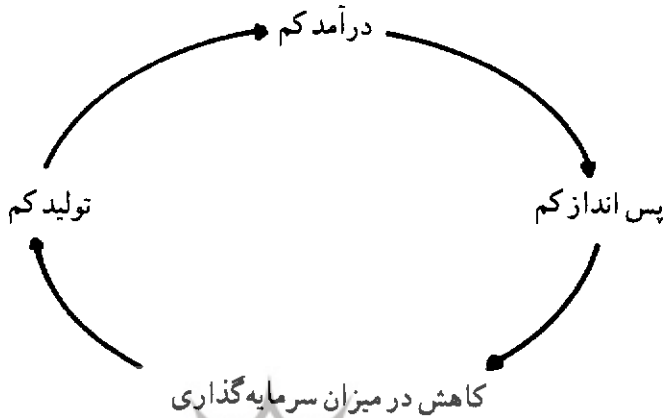
بعبارت دیگر مقدار بسیار ناچیزی از این درآمدها میتواند صرف برنامه های تولیدی یا صنعتی شود. طی سالهای اخیر فاصله بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته از نظر میزان سرمایه گذاری و پس انداز مرتباً افزایش یافته است و این حالت نه فقط بین این دو

نوع کشورها ادامه می‌یابد، بلکه در داخل هر یک از کشورهای توسعه نیافته‌تر نیز افراد ثروتمند هر سال درصد بیشتری از سرمایه کشورشان را بخود اختصاص می‌دهند و افراد فقیر درصد کمتری. مثلاً در مورد همان کشور ونزوئلا ۵ درصد طبقه مرفه این کشور در سال ۱۹۶۰، ۲۰ درصد از درآمد کشور عایدشان می‌شد در حالیکه در ۱۹۷۰ این میزان برای همان ۵ درصد افراد به ۴۰ درصد درآمد کشور رسید و در سالهای اخیر این میزان باز هم افزایش یافته است: چنان که در مکزیک برای همان سالها و همان نسبت از جمعیت این میزان از ۲۹ درصد به ۳۶ درصد رسید و در کشور آمریکا این میزان از ۱۶ درصد به ۱۳ درصد در سالهای مذکور تنزل پیدا کرد.^۵ بنابراین اگر چه بطور کلی ممکن است به درآمد یک کشور طی سالیان اضافه شود، ولی تمام قشرهای اجتماعی به یک میزان از آن بهره‌مند نمی‌شوند و احتمالاً فاصله یا شکاف بین دو قشر مرفه و فقیر عمیق‌تر نیز می‌شود و این شکاف ممکن است باعث بروز حسادت و تضاد بیشتر بین این دو قشر نیز بشود. و در نتیجه مشکلات زیادتری را دامن زند. چنانچه این شکاف را برای دو گروه کشورهای فقیر و غنی در نظر بگیریم، دیاگرامهای هر یک را می‌توان مشخص کرد. (دیاگرامها صفحه بعد)

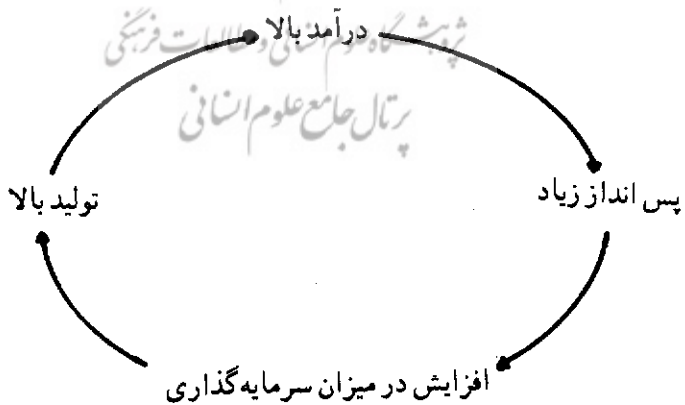
توسعه صنعتی

خصوصیت دیگری که معمولاً در بین کشورهای توسعه نیافته مشترک است اینست که این کشورها غالباً جوامع کشاورزی هستند و از نظر صنعتی در سطح پائین هستند. این عدم توسعه صنعتی عامل عمده میزان کم تولیدات و سرمایه گذاریها در این کشورهاست. پائین بودن سطح صنایع در کشورهای جهان سوم سبب میشود که درصد زیادی از نیروی کار این جوامع به فعالیتهای کشاورزی بپردازد. جدول شماره ۳ این موضوع را آشکار می‌کند. در مقایسه با کشورهای صنعتی که بطور متوسط در حدود ۱۴ درصد از کل جمعیت شاغل آنها به کارهای کشاورزی اشتغال دارند این میزان برای کشورهای جهان سوم به $\frac{۲}{۳}$ کل جمعیت شاغل می‌رسد. در بین کشورهای بسیار فقیر، (آنهایکه درآمد سرانه شان کمتر از ۱۰۰ دلار می‌باشد) شاغلین در کشاورزی ۸۵ درصد از جمعیت فعال این کشورها را

دیاگرام دور باطل فقر در کشورهای توسعه نیافته



دیاگرام افزایش سرمایه در کشورهای توسعه یافته



خصوصیات صنعتی	کشورهای توسعه یافته	در حال توسعه	
		کل	فقیرترین
درصد جمعیت فعال در کشاورزی	14.0	67.2	84.6
درصد تولید ناخالص از کشاورزی	7.1	31.7	50.7
میزان متوسط مصرف سالیانه انرژی برای هر فرد (معادل کیلوگرم زغال سنگ)	5211	329	55
میزان متوسط مصرف سالیانه فولاد (کیلوگرم)	471	28	6

جدول (۳)

تشکیل می دهند.

نکته برجسته در مورد کشاورزی در کشورهای توسعه نیافته وقتی بیشتر آشکار می شود که به میزانی که کشاورزی در درآمد این کشورها موثر است توجه کنیم. بار دیگر با توجه به جدول ۳ ملاحظه می کنیم که کشاورزی بطور متوسط در حدود ۳۲ درصد از درآمد ناخالص ملی این کشورها را تشکیل می دهد، در حالیکه این میزان برای کشورهای توسعه یافته تنها ۷ درصد می باشد و در بین کشورهای خیلی فقیر در حدود ۵۰ درصد از درآمد ناخالص ملی به کشاورزی اختصاص دارد.

جدول ۳ کشورهای توسعه یافته و عقب مانده را از نظر میزان مصرف انرژی و فولاد نیز مقایسه می کند. همانطور که ملاحظه می شود، بطور سرانه کشورهای توسعه یافته سالانه تقریباً ۱۶ برابر کشورهای توسعه نیافته و تقریباً یکصد برابر کشورهای فقیر انرژی مصرف می کنند. در مورد مصرف فولاد نیز جدول ۳ اختلاف فاحش بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را نشان می دهد.

نکته مهم دیگری که در مورد کشاورزی لازم به تذکر است مربوط به نوع و ماهیت محصولات کشاورزی در کشورهای جهان سوم است. این مسئله را می‌توان به استعمار شدن این کشورها توسط کشورهای سرمایه‌دار مربوط دانست. از نظر تاریخی کشورهای صنعتی به بسیاری از کشورهای جهان سوم به عنوان یک منبع ارزان برای تهیه مواد خام اولیه مورد نیاز خود و همچنین به عنوان یک بازار برای کالاهای صنعتی خود نگاه می‌کردند. بنابراین کشورهای جهان سوم همواره تشویق شده‌اند که کشاورزی‌شان را در زمینه‌هایی توسعه دهند که محصولاتشان بیشتر برای صادرات مناسب باشد (مثلاً قهوه، کاکائو، تریاک، کائوچو و غیره) و نه جهت تامین مواد غذایی مورد نیاز خودشان.

بحران غذایی:

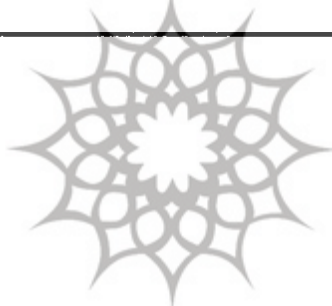
مسئله تغذیه مردم دنیا قدمتش به پیدایش نوع انسان می‌رسد. ودلائل زیادی هست که این مسئله برای انسان لااقل تا مدتی باقی بماند. بر طبق تخمین‌های اخیر سازمان غذایی و کشاورزی وابسته به سازمان ملل (FAO) در بین سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ ازدیاد جمعیت کشورهای جهان سوم به ۴۹ درصد می‌رسد. در بین همین سالها تخمین زده شده است که تولیدات مواد غذایی تنها ۳۹ درصد افزایش پیدا می‌کند. این دو حالت به وضوح مشخص می‌کنند که تا چه اندازه جهان سوم دچار مشکل خواهد شد.

یکی از اولین دانشمندانی که در عصر حاضر نظریاتش در مورد رابطه ازیاد جمعیت و تولید محصولات غذایی جلب توجه کرد نظریه معروف یک کشیش و اقتصاددان انگلیسی بنام توماس مالتوس بود. او در سال ۱۷۹۸ یک اصل جمعیتی را تدوین کرد که بر اساس دو فرضیه استوار بود: این دو فرضیه عبارتند از: ۱) مردم بدون غذا نمیتوانند زنده بمانند و ۲) سائق جنسی انسان که هیچ نشانه‌ای از کاهش آن در دست نیست، بعدی قوی است که سرعت ازدیاد جمعیت همیشه بیش از سرعتی است که انسان می‌تواند غذا تولید کند.

مالتوس تصور می‌کرد که جمعیت انسان قادر است بشکل تصاعد هندسی بالا رود (هر ۲۵ سال یکبار جمعیت دو برابر شود) در حالیکه برای تولید مواد غذایی (چنانچه سعی

فراوان نیز مبذول شود) افزایش بصورت تصاعد حسابی خواهد بود. تاثیر افزایش تصاعد هندسی جمعیت در مقایسه با افزایش تصاعد عددی غذا با توجه به اعداد زیر آشکارتر می شود:

جمعیت	۱	۲	۴	۸	۱۶	۳۲
غذا	۱	۲	۳	۴	۵	۶



- با توجه به این حالت، مالتوس «اصول جمعیتی» را به این صورت معین کرد:
- ۱) اندازه جمعیت محدود به اندازه مواد غذایی می شود که در دسترس است.
 - ۲) بیخاطر سائق جنسی قوی انسانها هر افزایشی در تهیه مواد غذایی بدنبالش افزایش جمعیت خواهد آمد مگر اینکه چیزی اتفاق بیافتد که از آن جلوگیری کند.
 - ۳) چیزهای متعددی که میتواند اتفاق افتد و از افزایش جمعیت جلوگیری کند ممکن است یکی از دو حالت زیر را داشته باشد: کنترل اخلاقی و فقر و بدبختی.^۸

Positive Checks Preventive Checks

لازم به گفتن نیست که «اصول جمعیتی» مالتوس وقتی که در سال ۱۷۹۸ برای اولین

باز منتشر شد مورد استقبال چندانی قرار نگرفت. اواخر قرن هیجدهم در تاریخ اروپا دوره ای همراه با خوش بینی برای آینده نوع بشر بحساب می آمد و فلاسفه و علماء معتقد بودند که مردم بر احتی قادر به ساختن دنیائی بهتر برای خود هستند.

اخیراً بر طبق یک تخمین خطر این حالت بحرانی از دیاد جمعیت که امروزه با فقر و گرسنگی بیش از ۲/۵ میلیارد از مردم کره زمین را در بر می گیرد آشکار می شود.^۱

حمل و نقل:

یکی دیگر از راههای مقایسه بین کشورها که ضمناً به میزان مصرف انرژی سوختی نیز مربوط می شود تعداد اتومبیلهای شخصی و همچنین وسائط نقلیه عمومی به نسبت جمعیت در این کشورهاست. آمار دقیقی برای تمام کشورها در این مورد دست نیست. بطور کلی سطح درآمد و تعداد وسیله نقلیه افراد نسبتی مستقیم دارند. در کشورهای بسیار غنی به هر هزار (۱۰۰۰) نفر از مردم ۲۴۴ اتومبیل شخصی و ۵۵ وسیله نقلیه عمومی اختصاص می یابد، در حالیکه در کشورهای بسیار فقیر برای هر هزار نفر تقریباً یک اتومبیل شخصی و کمی کمتر از یک وسیله نقلیه عمومی وجود دارد. بعبارت دیگر مردم کشورهای ثروتمند تقریباً ۲۰۰ برابر اتومبیل و ۶۰ برابر وسائل نقلیه عمومی نسبت به کشورهای بسیار فقیر دارند.^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مطبوعات:

رابطه بین درآمد سرانه و مطبوعات نیز شاخص دیگری جهت بررسی و مقایسه کشورهای غنی و فقیر است. در کشورهای بسیار غنی برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت ۲۸۲ روزنامه چاپ میشود در حالیکه برای کشورهای بسیار فقیر این رقم به ۱۰ روزنامه برای هر هزار نفر تقلیل می یابد.^۳ البته این آمارها فقط جنبه کمی تفاوت را نشان می دهد در حالیکه از نظر کیفی مطالب و موضوعات نیز تفاوتهای چشمگیری در مطبوعات و رسانه های گروهی این دو گروه کشورها وجود دارد.

تعلیم و تربیت - رسانه‌های گروهی و توسعه

شاید مهمترین حقیقت مربوط به کشورهای در حال توسعه این باشد که آنها برای رسیدن به توسعه و پیشرفت باید کارهای بسیاری انجام دهند تا به آن مرحله از توسعه که بدنیال آن هستند برسند، مثلاً آنها باید کارائی و بازدهی کشاورزیشان را بهبود بخشند. باید بخشهای صنعت و کارخانه‌هایشان را توسعه دهند، باید وسائل حمل و نقل و ارتباطشان را توسعه دهند، باید رشد جمعیتشان را کاهش دهند و سطح بهداشت عمومی *Sanitation* را بالا ببرند. همچنین آنها باید تسهیلات لازم را برای بالا بردن سطح تحصیلات و تعلیم و تربیت مردم فراهم کنند. بعلت عدم امکانات اقتصادی کافی این کمبودها و نیازها وارد یک رقابت می‌شوند که تنها جزئی از آنها ممکن است عملی شوند. اما کجا و برای چه قسمتی باید این امکانات اقتصادی اختصاص داده شود تا حداکثر استفاده را برای جامعه داشته باشد؟ جواب این سؤال به نوع و موقعیتهای ویژه هر کشور بستگی دارد. با وجود این موضوع شاید بتوان گفت که بالا بردن سطح تعلیم و تربیت افراد جامعه باید مهمترین هدف این کشورها باشد.

دلایل اهمیت تعلیم و تربیت برای کشورهای جهان سوم متنوع است: مردم معمولاً کسب علم را بعنوان وسیله‌ای برای زندگی بهتر و مرفه‌تر میدانند، در حالیکه دولتها آنرا بیشتر بخاطر پاسخ مثبت دادن به این تقاضای مردم می‌خواهند و همچنین بسیاری از این دولتها معتقدند که جامعه‌ای که سطح علمی افرادش بالاتر باشد از غرور ملی بیشتری برخوردار است. علاوه بر این البته این دولتها احتیاج و نیاز به جامعه‌ای باسواد و از نظر فنی ماهر را بعنوان یک شرط اصلی و عمده برای توسعه اقتصاد ملی و صنعتی درک می‌کنند. ضمناً بالا بودن سطح تعلیم و تربیت افراد جامعه بعقیده بسیاری از صاحب نظران به پائین آوردن میزان زاد و ولد نیز کمک می‌کند چون بر اساس یک سلسله تحقیقات ثابت شده که سن ازدواج افراد معمولاً با میزان تحصیلات آنها رابطه مستقیم دارد و زنان تحصیل کرده معمولاً فرزندان کمی نسبت به زنان تحصیل نکرده دارند.^{۱۲}

نقش تعلیم و تربیت در توسعه

یکی از مطالعات اولیه‌ای که در این مورد بوسیله گلدن^{۱۳} (Golden 1955) صورت گرفت نشان می‌دهد که سطح سواد نه تنها شاخص خوبی برای میزان توسعه یک کشور است بلکه شرط لازم برای توسعه اقتصادی - اجتماعی یک کشور نیز می‌باشد.

در یک جامعه صنعتی شهری وظایف بسیار پیچیده و متعددی وجود دارد که اجرای آنها لازمه اش سواد خواندن و نوشتن و یا تحصیلات عالیه است.

برای ارزیابی موقعیت تعلیم و تربیت یک جامعه لازم است حداقل دو عامل مورد بررسی قرار دهیم: یکی به سطح تعلیم و تربیت در حال حاضر و دیگری به اینکه بدانیم چه برنامه‌هایی در حال اجراء است که سطح تعلیم و تربیت افراد جامعه را بالا ببرد مربوط می‌شود (مثلاً دانستن آمار ثبت نام در مدارس و یا هزینه‌ای که در جهت تعلیم و تربیت سرمایه گذاری می‌شود)

بررسی و آزمایش اطلاعات موجود در رابطه با این دو عامل عظمت مشکلی را که کشورهای توسعه نیافته در مورد تعلیم و تربیت با آن روبرو هستند آشکار می‌سازد. از یک طرف آماری که در جدول شماره ۵ برای سال ۱۹۷۰ آمده دلالت می‌کند بر اینکه تقریباً نیمی از جمعیت افراد بالغ در آسیا بیسواد هستند و در آفریقا تنها یک نفر از هر چهار نفر بالغ سواد خواندن و نوشتن دارند. در آمریکای لاتین این مسئله کمتر حاد است چون از هر چهار نفر تنها یک نفر نمی‌تواند بنویسد یا بخواند. از طرف دیگر وقتی که ملاحظه می‌کنیم هزینه سرانه برای تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم کمتر از کشورهای توسعه یافته است. ابعاد این مشکل کمی بیشتر آشکار می‌شود.^{۱۴} (رجوع شود به جدول شماره ۵)

مشکلات تعلیم و تربیت در جوامع در حال توسعه

چندین مشکل در رابطه با نقش و وظیفه تعلیم و تربیت در کشورهای جهان سوم وجود دارد. در بسیاری از این کشورها کمبود مدارس و سایر امکانات آموزشی وجود دارد. همچنین کمبود معلمین کارآموده و بسیاری ضرورت‌های دیگر از قبیل میز و صندلی، کتاب

نواحی دنیا	درصد بیسوادان
<u>نواحی توسعه یافته</u>	
آمریکای شمالی	۱/۵
اروپا و روسیه شوروی	۳/۶
اقیانوسیه	۱۰/۳
<u>نواحی توسعه نیافته</u>	
آمریکای لاتین	۲۳/۶
آسیا	۴۶/۸
آفریقا	۷۳/۷

جدول شماره ۵ درصد بیسوادان در نواحی مختلف دنیا در سال ۱۹۷۰

پرتال جامع علوم انسانی

و مسائل آزمایشگاهی و غیره در حدی بسیار پائین تر از نیازهای این جوامع است. این کمبودها سبب می شود که همیشه نسبت زیادتری از افراد جامعه نتوانند به مدارس راه پیدا کنند و یا اگر هم راه یابند از تعلیم و تربیت ناقص و یا احتمالاً بدی برخوردار شوند و ضمناً، بخاطر رشد جمعیت زیاد این جوامع، همه ساله میزانی بیش از سال قبل از امکانات آموزشی محروم شوند.

اگر چه تعلیم و تربیت غالباً سبب توسعه علمی، اقتصادی، صنعتی و اجتماعی کشورها می شود، بعقیده کرل (Curle 1964) گاهی اوقات نیز ممکن است تعلیم و تربیت در فرهنگ یا جامعه ای زیان آور نیز باشد. کرل در سال ۱۹۶۴ نظام تعلیم و تربیت یک جامعه را بر اساس یکی از وظائف سه گانه زیر (بسته به درجه اهمیت این هدفها در آن جامعه) دانست:

۱) سنتی (Traditional) به این معنی که تاکیدش بر روی حفظ و نگهداری ارزشهای سنتی یک جامعه در حال سکون می باشد، ۲) اقتصادی (economic): تاکیدش بر روی تعلیم و تربیت فنی و تکنیکی بر اساس نیازهای اقتصادی آن جامعه به پرسنل متخصص است، ۳) سیاسی (Political): تاکیدش بر روی استفاده از مدارس جهت پرورش یک ایدئولوژی سیاسی در جوانان است.^{۱۵}

تمام سیستمهای آموزشی کشورها مسلماً بر هر سه این وظایف تا حدودی تاکید می کنند. اما کرل (Curle) توجهش بیشتر اینست که بدانیم یک جامعه بر روی کدامیک از این وظایف تاکید بیشتری می کند. از دیدگاه توسعه، وظیفه اقتصادی است که بیشترین اهمیت را دارد و باید بیشتر بر روی این وظیفه تاکید شود و تاکید زیاد بر روی وظیفه سنتی و یا سیاسی یک جامعه مانع توسعه اقتصادی و صنعتی می شود.

نقش رسانه های گروهی در توسعه

گروهی از دانشمندان عصر حاضر عقیده دارند که توسعه رسانه های گروهی (روزنامه ها، فیلمها، رادیو و تلویزیون) عاملی عمده برای تسهیل تغییر و تحولات و توسعه جامعه در کشورهای جهان سوم و فقیر بحساب می آیند.

دی سولاپول یکی از این دانشمندان میگوید: وقتی جاده جدید، روزنامه، رادیو، تلویزیون، سینما یا کتب در یک جامعه گسترش یابد، تاثیرات چشمگیری در طول زمان بوجود می آورند. تغییرات در جهت فکری و در چیزهایی که برای مردم ارزشمند هستند بوجود می آید. در تمام دنیا مشاهده شده که آن افراد و روستاهایی که به روزنامه یا رادیو

درآمد سرانه بر حسب دلار	انتشار روزنامه: تعداد روزنامه برای هر ۱۰۰۰ نفر ساکنین	رادیو: تعداد رادیو برای هر ۱۰۰۰ نفر ساکنین
بیشتر یا \$۱۵۰۰	۳۵۴ (۱۵)	۴۲۱ (۱۵)
\$۵۰۰ - ۱۴۹۹	۱۹۵ (۲۱)	۲۳۴ (۲۲)
کمتر از \$۵۰۰	۳۶ (۷۵)	۷۸ (۹۴)
\$۳۰۰ - ۴۹۹	۹۵ (۱۴)	۱۵۶ (۱۷)
\$۱۰۰ - ۲۹۹	۳۴ (۳۸)	۹۱ (۴۴)
کمتر از \$۱۰۰	۵ (۲۳)	۲۲ (۳۳)

جدول (۶) -- شاخص رسانه های گروهی در کشورهای غنی در سال ۱۹۷۰. اعداد داخل پرانتز - تعداد کشورهایی که این اطلاعات و ارقام برای آنها محاسبه شده و سپس میانگین گرفته شده است

دسترسی دارند، دارای نگرشی امروزی تر و ترقی خواهانه تر می باشد و همچنین برای احراز نقش های نوین تر آسان تر و سریع تر از آنها تئیکه دسترسی به این وسائل ارتباط جمعی ندارند می رسند.^{۱۶}

بعبارت دیگر، توسعه وسائل ارتباط جمعی یک عامل گسترش توسعه اقتصادی محسوب می شود. آماری که در جدول شماره ۶ آمده نشان دهنده این رابطه مستقیم بین موقعیت اقتصادی و توسعه وسائل ارتباط جمعی است. همچنین این جدول نشان دهنده فقدان یا کمبود این وسائل برای کشورهای فقیر است.^{۱۷}

وسائل ارتباط جمعی مستقیماً با میزان و سطح تعلیم و تربیت افراد جامعه رابطه دارد. به طور کلی می توان گفت که مهمترین این وسائل یا رسانه ها برای کشورهای فقیر رادیوست. در حالیکه روزنامه ها و کتب و مجلات در کشورهای غنی و توسعه یافته از مهمترین وسائل ارتباط جمعی هستند.

فرهنگ و رفتار اقتصادی

توسعه اقتصادی یا هر نوع تغییرات اقتصادی تنها و به طور مجزا صورت نمی‌گیرد بلکه جزئی از تغییرات بسیار بزرگتر و معمولاً تغییرات فرهنگی می‌باشد. در هر جامعه‌ای که اقتصاد آن توسعه پیدا می‌کند و نوین می‌شود، همراه آن ابعاد دیگر فرهنگ نیز تحول پیدا می‌کنند. بعضی از این ابعاد فرهنگی روی ماهیت توسعه اقتصادی و جهت آن تاثیر می‌گذارد. مثلاً سنت خانوادگی در ژاپن قدیم، آشکارا در سطح سازمان کارخانه‌ها و کار در کارخانه‌ها در ژاپن امروز نیز پیاده شده است - روابط متقابل پایداری که در آن کارگر وفاداری خود را به یک کارخانه مشخص اعلام می‌کند؛ و در عوض از یک ضمانت شغلی مادام‌العمر و تامین آسایش دائمی که قابل مقایسه با کشورهای غربی نیست برخوردار می‌شود. جنبه‌های دیگر فرهنگ نیز ممکن است با توسعه اقتصادی تغییر کنند (بعنوان مثال پایان دوره تولداری در اروپا شد منجر به از بین رفتن اشرافیت و تغییر در ساخت طبقات اجتماعی جامعه اروپا شد). به عبارت دیگر اقتصاد و فرهنگ به یکدیگر وابسته هستند، یعنی هم توسعه اقتصادی، بر فرهنگ تاثیر می‌گذارد و هم فرهنگ بر توسعه اقتصادی.

بعضی فرهنگ‌ها به خاطر تاکیدشان بر روی مسائل غیر اقتصادی معمولاً نمی‌توانند به پیشرفتهای اقتصادی و صنعتی شایانی دست یابند. در حالیکه بعضی دیگر بیشتر تاکیدشان بر مادیات است و معنویات را تا حد زیادی نادیده می‌گیرند. این هر دو حالت می‌توانند مشکلات عظیمی برای جامعه بوجود آورند. در موارد اول ممکن است آن فرهنگ سبب فقر و گرسنگی توده‌ها شود و در مورد دوم نیز آن فرهنگ میتواند فساد و دیگر مسائل اجتماعی را بیار آورد. در صورتیکه یک فرهنگ خوب هر دو مورد را در مد نظر می‌گیرد و افراد جامعه با داشتن یک سلسله ارزشهای متعالی فرهنگی و انسانی در راه توسعه اقتصادی جامعه‌شان به فعالیت و تلاش می‌پردازند.

دیدگاه‌های مختلف برای مطالعه توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی

از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون توجه دانشمندان رشته‌های مختلف به طور

فزاینده‌ای به مشکل توسعه در کشورهای جهان سوم جلب شده است و دیدگاه‌های مختلفی برای بررسی و شناخت جریان توسعه پیشنهاد شده است. از میان اینها سه دیدگاه معروف تر هستند: دیدگاه روانشناسی - دیدگاه ایده‌آل یا کمال مطلوب و دیدگاه آمیختگی فرهنگی. دیدگاه چهارمی که از این سه دیدگاه بوجود آمده است دیدگاه یا نظریه وابستگی نامیده می‌شود و بالاخره از ترکیب هر چهار دیدگاه، دیدگاه اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. این دیدگاه عوامل متعددی از چهار دیدگاه فوق را مورد بررسی قرار می‌دهد. در اینجا به طور خلاصه هر پنج دیدگاه یا نظریه را توضیح می‌دهیم.

۱) دیدگاه روانشناسی (*The Psychological Approach*)

آنها که به دیدگاه روانشناسی برای تجزیه و تحلیل توسعه اقتصادی اهمیت می‌دهند و به اصطلاح از این نظریه حمایت می‌کنند، اساساً توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی را در وجود یا عدم وجود بعضی ویژگیهای شخصیتی در بین افراد جامعه بررسی می‌کنند. عبارت دیگر میزان عقب ماندگی کشورهای جهان سوم، از نظر این دیدگاه به میزان و حدودی که یک سلسله خصوصیات شخصیتی در بین افراد این جوامع وجود دارد بستگی پیدا می‌کند. این دیدگاه که از نظریه معروف وبر «اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری» *Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* در کشورهای مغرب زمین سرچشمه می‌گیرد، علت عقب ماندگی در کشورهای جهان سوم را ناکافی بودن این ویژگیهای شخصیتی در میان اکثر افراد این کشورها می‌داند یکی از طرفداران سرسخت این دیدگاه دیوید مک کللند *David McClelland* است که علل توسعه و رشد اقتصادی را در نظریه معروفش بنام «نیاز به موفقیت» (*The Need for Achievement*) شرح داده است.^{۱۸} به عقیده مک کللند این نیاز که تمایل به موفقیت فردی است نه به خاطر پاداش و یا شهرتی که موفقیت به همراه می‌آورد بلکه بخاطر ارضاء یک احساس درونی برای انجام یک کار است. اشخاصی که دارای انگیزه قوی برای موفقیت هستند تمایل بیشتری به سخت کوشی دارند؛ همچنین با یادگیری سریع تر تلاش می‌کنند کارشان را به بهترین وجه انجام دهند. البته هدف انگیزه‌های مادی از قبیل دریافت پول بیشتر نیست، بلکه ارضاء نیاز درونی

آن‌هاست. بر طبق این نظریه جوامعی که تعداد زیادی از افراد آن از خود نیاز فراوانی برای موفقیت نشان دهند بخت بیشتری برای رشد و توسعه اقتصادی دارند تا کشورهایی که این نیاز در بین مردمش کم احساس می‌شود. در حالیکه ثابت شده است که نظریه مک کلند تا حدی برای توسعه اقتصادی کشورهای غربی اعتبار دارد، این نظریه از افکار و عقاید مذهبی جوامع غربی سرچشمه گرفته و برای جوامع دیگر کمتر صحت دارد. علاوه بر این، با تاکید زیاد به این نیاز درونی افراد برای ارضاء خاطر خودشان این نظریه مشکل پیچیده جوامع توسعه نیافته آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را حل نمی‌کند.

نظریه‌ای مشابه این نظریه، اما جامع‌تر از آن، به وسیله هیگن *E.E.Hagen* در کتابش بنام در باره نظریه تغییرات اجتماعی *On the Theory of Social Change* بیان شده است. بعقیده هیگن چندین ویژگی شخصیتی نه یک عامل در رشد اقتصادی موثر هستند، اینها عبارتند از ۱- نیاز به موفقیت (آمادگی یا استعداد برای مبارزه و رقابت تنها بخاطر لذت از آن) ۲- نیاز به خود مختاری *Need autonomy* یک احساس اعتماد بنفس و تکیه بر خود و تصمیم‌گیری مستقل و جدا از قضاوت دیگران) ۳- نیاز به نظم.^{۱۹}

مشکل اصلی‌ای که کشورهای جهان سوم با آن روبرو هستند اینست که آنها جوامع «سنتی» هستند و با ساخت اجتماعی استبدادی‌ای که دارند مقامها و سمتها بیشتر از طریق موقعیت یک فرد به فرد دیگر نسبت داده و انتقال داده می‌شود *ascribed statuses*. ساختمان اجتماعی چنین جوامعی سنتی شخصیتهای مستبد در خود پرورش میدهد که در بین این افراد اعتماد بنفس زیاد وجود ندارد و ضمناً وقتی با مشکلی مواجه می‌شوند اضطراب در بین آنها زیاد می‌شود. اشخاصی که دارای این نوع شخصیت هستند سعی می‌کنند از موقعیتهای جدید و ناآشنا اجتناب کنند و به جای تجربه نمودن نمونه‌ها و یا قوانین دیگر، ترجیح می‌دهند که با قوانین سنتی و الگوهای رفتاری موجود بسر برند و بطور کلی اینها طرز فکر محافظه کارانه‌ای دارند که ترجیح می‌دهند وضع موجود را همیشه حفظ کنند.^{۲۰}

بعقیده هیگن آنچه برای توسعه لازم است اینست که افرادی که دارای شخصیت بدعت گذار یا نوآور هستند زیاد شوند. در مقایسه با شخصیت مستبد، شخصیت نوآور یکی

از خصوصیاتش اینست که تفکر خلاقه و اعتماد به نفس زیادی دارد و همچنین از مواجه شدن با مشکلات و حل آنها لذت می برد و در خود حس انجام وظیفه و مسئولیت برای بدست آوردن و موفقیت را دارد.

تاکید زیاد بر روی صفات شخصیتی (نظریه نیاز به موفقیت مک کلند) یک دیدگاه یک بعدی و کوتاه نظر نسبت به موضوع توسعه است (مثلاً اهمیت دارا بودن منابع طبیعی و اقتصادی جهت توسعه یک کشور در این دیدگاه نادیده گرفته شده است).

دیدگاه کمال مطلوب یا ایده آل

این دیدگاه جوامع را بر اساس خصوصیات طبقه بندی می کند که بر مراحل یا سطوح مختلف پیشرفت دلالت می کند. بر اساس ساده ترین نوع این طبقه بندی ها، کشورها تنها بر طبق یک شاخص یا عامل گروه بندی می شوند: از قبیل میزان درآمد سرانه افراد یک جامعه یا میزان مصرف انرژی یا میزان مرگ و میر اطفال آن جامعه. این دیدگاه به محقق امکان می دهد که کشورها را بر اساس شاخص مورد نظر طبقه بندی و منظم کند و از این طریق می تواند در مورد خصوصیات آنها تجزیه تحلیلی آماری انجام دهد. محدودیت این دیدگاه در این است که تجزیه تحلیل فقط یک شاخص را مورد تاکید قرار میدهد، در حالیکه توسعه یافتگی و یا توسعه نیافتگی پدیده ای چند بعدی است.

برت هوزلیترز Bert Hoselitz یکی از معتقدین این دیدگاه بر اساس «متغیرهای الگوئی» (Pattern Variables) یک طبقه بندی دو گانه از کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته ارائه میدهد.^{۲۱} بطور خلاصه این دیدگاه جوامع را به دو طبقه توسعه یافته و توسعه نیافته بر اساس عوامل زیر تقسیم می کند:

(۱) آیا پاداش حیثیت بر اساس موفقیت و استعداد خود شخص به او داده می شود یا اینکه به خاطر موقعیت و مقام پدر و اجداد شخص؟

achievement - ascription

۲) آیا معیارهای ارزشیابی یک شخص همگانی هستند یا مخصوص یا منحصر به یک فرد یا افراد معینی است؟ *Universalistic or Particularistic*

۳) آیا وظایف نقشهای اجتماعی دارای کارکرد آمیخته هستند یا مجزا و خاص خود هستند؟
Specific or diffuse

بر طبق این طرح یا دیدگاه، مراحل توسعه اقتصادی در هر جامعه‌ای با یک تغییر و تبدیل از ساخت اجتماعی «سنتی» (که از خصوصیاتش آبرویه خاطر مقام پدر و اجداد (*ascription*) و ارزشیابی مثبت منحصر به افراد معینی و آمیختگی نقشها) به یک ساخت اجتماعی «نوین» (که از خصوصیاتش موفقیت خود شخص، ارزشیابی بر اساس معیارهای همگانی و نقشهای اجتماعی مشخص برای هر فرد است) صورت می‌گیرد. عیب این دیدگاه نیز این است که معتقد است علت عقب افتادگی کشورهای جهان سوم چیزی جز این نیست که «آنها» (مردم کشورهای فقیر) به این خاطر فقیر هستند که نظام عقیدتی و نظام فکری و نحوه رفتار آنها با «ما» (مردم کشورهای ثروتمند) متفاوت است. بنا به عقیده پیروان این دیدگاه، توسعه اقتصادی این کشورها تنها از این طریق امکان پذیر است که «آنها» (کشورهای فقیر) باید هر چه بیشتر مثل «ما» شوند. علاوه بر این، حتی اگر توسعه کشورهای فقیر از طریق گرایش آنها به فرهنگ غرب و پیروی از تمدن غربی امکان پذیر باشد (غرب گرایی) این دیدگاه به ما نمی‌گوید که چگونه این انتقال از فرهنگ سنتی خودشان به فرهنگ غرب امکان پذیر است.

یکی دیگر از نظریات معروف این دیدگاه فرضیه «مراحل رشد» است که توسط (راستو) بیان شده است. (*W.W. Rostow*)

«راستو» در کتابش بنام مراحل رشد اقتصادی: بیانیه‌ای غیر کمونیستی پنج

مرحله را برای جریان توسعه اقتصادی شرح می‌دهد که عبارتند از:

۱) جامعه سنتی که از خصوصیاتش پائین بودن سطح تکنولوژی، ساخت اجتماعی خشک و سخت، طرز فکرهای کشنده و مخرب (اعتقاد به سرنوشت) و پائین بودن میزان تولید سرانه است.

۲) شرایط قبل از جهش. *Precondition to takeoff* که از خصوصیاتش این است که در معرض دانش و علم و صنعت کشورهای پیشرفته قرار گیرند و یا بعبارت دیگر درها به روی پیشرفت‌های علمی کشورهای توسعه یافته باز شود و ارزش‌های سنتی و قدیمی روبه اضمحلال روند.

۳) جهش *take-off* یعنی زمانی که آخرین آثار فرهنگ سنتی از بین برود یا از بین رفته باشد و یک دوره توسعه اقتصادی آغاز شود.

۴) کشش یا رانده شدن بسمت کمال *Drive to Maturity* که در این دوره جامعه دستخوش یک توسعه اقتصادی سریع می‌شود و با نظام بین‌المللی اقتصادی یکپارچه می‌شود و یا با آنها ائتلاف می‌کند.

۵) بالا رفتن مصرف توده‌ها که آخرین مرحله توسعه است و از خصوصیاتش اینست که استانداردها سطح زندگی توده مردم بالا می‌رود.^{۲۲}

اگر از نزدیک به این دیدگاه نگاه کنیم همان دو قطب «سنتی» و «نوین» را می‌بینیم که در یک طرف کشورهای سنتی یا توسعه یافته با داشتن خصوصیات مذکور و در طرف دیگر کشورهای نوین یا صنعتی با خصوصیات فوق‌الذکر قرار دارند و سه مرحله بین این‌ها را می‌توان مراحل پیشرفت در جهت توسعه یافتگی بشمار آورد که انتظار می‌رود کشورهای توسعه نیافته از آنها بگذرند تا به سطح کشورهای توسعه یافته برسند. «راستو» نیز توضیح میدهد که شیوه‌ها یا عواملی که این جریان انتقال از یک مرحله به مرحله بعد را باید سبب شوند چه هستند و چگونه در یک جامعه به وجود می‌آیند.

احتمالاً مهمترین انتقادی که از دیدگاه روانشناسی و دیدگاه کمال مطلوب میتوان کرد این است که هر دو تلویحاً بما می‌فهمانند که کشورهای جهان سوم برای عقب ماندگی‌های خود باید خودشان را سرزنش کنند. یعنی این کشورها چون انگیزه صحیحی برای پیشرفت ندارند و یا اینکه چون فرهنگ آنها از پیشرفت آنها جلوگیری می‌کند فقیر هستند.

دیدگاه آمیختگی یا پراکندگی فرهنگی

اگر چه آمیختگی کلاً به عنوان جریان انتقال صفات فرهنگی از جامعه‌ای به جامعه دیگر به کار می‌رود در اینجا تنها به جریان نوسازی اشاره می‌کند که محدودتر از بکار بردن اصطلاح کلی آنست. در این شکل محدود، آمیختگی به عنوان جریانی است که در آن یک کشور عقب مانده یک بخش یا بخشهایی از صفات فرهنگی یک کشور پیشرفته را می‌پذیرد به این منظور که توسعه خودش را سرعت بخشد. یکی از جامعه‌شناسان بنام «ادرای» *Edari* سه گروه مختلف از این صفات فرهنگی را در توضیح این دیدگاه شرح می‌دهد که عبارتند: از سرمایه، صنعت و زیربنای اجتماعی.^{۲۳} بطور خلاصه، این دیدگاه جوامع توسعه نیافته را دارای خصوصیات زیر میداند:

۱) فقدان سرمایه اضافی مورد نیاز برای سرمایه گذاری در برنامه‌های تولیدی.

۲) دارا بودن صنعت در سطح پائین که از بکار گرفتن حداکثر نیروی انسانی و منابع طبیعی جلوگیری می‌کند.

۳) دارا بودن یک زیربنای اجتماعی که از خصوصیاتش محافظه‌کاری، حائز اهمیت بودن شغل و مقام بستگان نزدیک در موقعیت اجتماعی هر شخص و همچنین کم داشتن یا نداشتن حس نیاز به موفقیت و غیره است. بنابراین این‌ها عواملی هستند که به ازدیاد سرمایه و در نتیجه نوآوری‌های صنعتی منجر نمی‌شوند. بر طبق این دیدگاه الف) سرعت توسعه و پیشرفت تنها از این طریق زیاد می‌شود که به جوامع توسعه نیافته از نظر مالی یا سرمایه لازم برای صنعتی شدن، چه از طریق وام یا اعطاء سرمایه از کشورهای توسعه یافته به جوامع توسعه نیافته، کمک شود. ب) همچنین کشورهای توسعه نیافته باید شیوه‌های تولیدی نوین یا امروزی را چه در کشاورزی و چه در صنعت بپذیرند. ج) بالاخره کشورهای توسعه نیافته باید ارزشها و طرز فکرها و نحوه رفتارهایی که زیربنای اجتماعی کشورهای توسعه یافته غرب را تشکیل میدهند بپذیرند و سرمشق خود قرار دهند.

این دیدگاه نیز مانند بقیه دارای محدودیتهایی است. از آنجمله است تصور اینکه سرمایه مورد نیاز و کمکهای اقتصادی و صنعتی همیشه با بخشندگی و سخاوت کشورهای ثروتمند و توسعه یافته همراه خواهد بود در حالیکه این تصور معمولاً صحت ندارد. علاوه بر این به عقیده فرانک (۱۹۶۹) اغلب اوقات این آمیختگی صفات فرهنگی (سرمایه، صنعت و اجزاء مختلف زیربنای اجتماعی) از غرب به کشورهای توسعه نیافته نه تنها به پیشرفت آنها کمک نکرده بلکه بشکل مانعی جلوی پیشرفت آنها را نیز گرفته است.^{۲۲} و بالاخره، مثل دیدگاههای دیگر، این دیدگاه (فرانک) نیز دارای یک حالت خود محوری است که معتقد است کشورهای در حال توسعه چنانچه بخواهند پیشرفت کنند. باید مثل «ما» بشوند (توجه به طرز فکرها و ارزشهایشان). اگر چه ممکن است درست باشد که بسیاری از جنبه‌های فرهنگی و اعتقادی کشورهای در حال توسعه به صورت مانع سد راه پیشرفت آنها می‌شوند، ولی تغییر در این جنبه‌ها مستلزم این نیست که آنها «غرب زده» شوند یا گرایش به فرهنگ غربی پیدا کنند. از نظر دیدگاه اجتماعی که بعداً آنرا توضیح خواهیم داد، دیدگاه آمیختگی عیبش اینست که بیشترین تأکید را روی جنبه زیربنای اجتماعی - اقتصادی می‌کند، در حالیکه بر مشکلات جمعیتی که مانع رشد و توسعه هستند و از نظر دیدگاه اجتماعی بهمان میزان یا بیشتر مهم هستند تأکید کم‌تری میکند.

نظریه وابستگی

دیدگاه یا نظریه وابستگی در دهه ۱۹۶۰ شهرت زیادی کسب کرد که این بیشتر بخاطر نوشته‌ها و تحقیقات چند تن از محققین کشورهای آمریکای لاتین بود. اساساً بنا به عقیده این گروه محققین ظهور استعمار و سرمایه‌داری غربی از عوامل عمده‌ای هستند که سبب بوجود آمدن کشورهای عقب مانده امروزی شده‌اند. یکی از محققین برجسته این نظریه "آندره گوندر فرانک" است که ضمناً از منتقدین دیدگاههای دیگر نیز می‌باشد. اگر چه تجزیه تحلیل فرانک از مشکل توسعه نیافتگی اساساً بر مبنای تجارب تاریخی کشورهای آمریکای لاتین است، ولی نکات اصلی تجزیه تحلیل او می‌تواند در مورد کشورهای جهان

سوم دیگر در آفریقا و آسیا نیز بکار رود. بنا به عقیده فرانک علل تاریخی توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم شدیداً به علل تاریخی توسعه یافتگی کشورهای صنعتی مربوط می‌شود. یعنی توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی مثل دو جنبه از یک جریان هستند. قبل از اینکه کشورهای توسعه یافته باشند هیچ کشور توسعه نیافته یا عقب مانده‌ای نبود. تمام کشورها در یک مرحله زمانی عقب مانده بودند، اما با شروع آن در قرن پانزدهم، زمانیکه اروپای غربی گسترش پیدا کرد و تمام نواحی دنیا را استعمار کرد، کشورهای اروپائی و بعداً از آنها آمریکا شروع به پیشرفت سریع اقتصادی و صنعتی کردند. چون آنها در موقعیتی قرار گرفتند که توانستند از منابع طبیعی و انسانی کشورهای دیگر به نفع خود بهره‌برداری کنند، کشورهایی که حالا کشورهای توسعه نیافته یا عقب مانده نامیده می‌شوند. به عبارت دیگر نظریه وابستگی معتقد است که کشورهای پیشرفته تا حد زیادی سطح زندگی بالای خود را مدیون کشورهای عقب مانده آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین هستند.^{۲۵} تصور دیگری که تلویحاً از دیدگاههای قبلی در مورد توسعه نیافتگی می‌شود این است که اینها معتقدند که کشورهای عقب مانده نسبت به کشورهای توسعه یافته در حالت انزوا بسر می‌برند و این انزوا و گوشه گیری آنها یکی از عواملی است که سبب توسعه نیافتن آنها می‌شود. نظریه وابستگی عکس این موضوع را بیان می‌کند. یعنی کشورهای توسعه نیافته چون در تماس نزدیک با کشورهای استعمارگر بوده‌اند هم سنتها و آداب و رسوم و هم ذخائر طبیعی و اقتصادی خود را از دست داده‌اند و بتدریج به آن کشورها وابسته شده‌اند. علاوه، این تسلط اقتصادی کشورهای صنعتی نسبت به کشورهای عقب مانده از نظر این دیدگاه استعمار نو نامیده می‌شود.

برای درک بهتر نظریه وابستگی به فرانک دو مفهوم مهمی که او اصطلاحاً در مورد کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته بکار می‌برد حائز اهمیت است. این دو مفهوم را او «مادر شهر- ماهواره» نامیده است که مادر شهر یعنی کشورهای توسعه یافته و ماهواره یعنی کشورهای عقب مانده که در رابطه بین این دو کشورهای «مادر شهر» تسلط اقتصادی نسبت به کشورهای ماهواره دارند و آنها را استثمار می‌کنند. البته ماهواره هم می‌تواند بین

المللی باشد و هم ملی. چنانچه منظور بین المللی باشد مادر شهر مثلاً آمریکا باشد و ماهواره یک کشور دیگر مثل پرو یا آمریکای لاتین. در سطح ملی می توان پایتخت یک کشور را (مثل سانتیاگو) مادر شهر تصور کرد و بقیه کشور شیلی را ماهواره. در هر دو حالت یعنی در سطح بین المللی و ملی مادر شهر تسلط اقتصادی نسبت به ماهواره دارد و آنرا کنترل می کند.^{۲۶}

یک جنبه مهم رابطه بین مادر شهر و ماهواره در زمینه صنعت و صنعتی شدن می باشد. بنا به عقیده فرانک این رابطه باعث عقب ماندگی کشورهای ماهواره می شود. شرکت های چند ملیتی که به آسانی به مواد خام کشورهای ماهواره دسترسی دارند و آنها را کنترل می کنند معمولاً مقدار بسیار ناچیزی از سود منافع خود را در کشورهای ماهواره سرمایه گذاری می کنند. اگر چه سرمایه های زیادی در بعضی ماهواره ها به وسیله این شرکتها تولید می شود، اما سود اضافی آنها معمولاً به کشورهای اصلی این شرکتها (مادر شهرها) منتقل می شود. بحث اصلی فرانک این است که کشورهای ماهواره آمریکای لاتین در زمانی که رابطه ای با کشورهای مادر شهر نداشتند به بیشترین میزان توسعه اقتصادی و صنعتی دست یافتند. بعنوان مثال بین سالهای جنگ جهانی اول و دوم، وقتیکه ایالات متحده آمریکا در جاهای دیگر سرگرم بود، این کشورها از رشد صنعتی و اقتصادی بیشتری برخوردار بودند تا بعد از جنگ جهانی دوم که نفوذ و دخالت آمریکا در این کشورها افزایش پیدا کرد.

انتقاد فرانک از مشکل توسعه مخصوصاً متوجه کشورهای سرمایه داری می باشد که او آنها را مسئول استعمار کشورهای در حال توسعه یا عقب مانده می داند در حالیکه او به نفوذ شوروری و استعمار بعضی از کشورها توسط شوروی در چند دهه گذشته توجه نمی کند. همچنین وقتی که می بینیم مثلاً بعضی کشورهای ماهواره از قبیل تایوان به میزان قابل توجهی توسعه اقتصادی و صنعتی پیدا کرده اند از اهمیت نظریه او تا حدی کاسته می شود. البته نتیجه گیری کلی فرانک از رابطه بین مادر شهر و ماهواره صحیح و قابل اعتبار است. چون این استفاده از منابع طبیعی و نیروی کار جوامع در حال توسعه است که

باعث پیشرفت و توسعه کشورهای صنعتی شده است.

دیدگاه اجتماعی

نگارنده بررسی هیچیک از دیدگاههای بالا را در مورد توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی کشورها کافی و کامل نمی‌پندارد. بلکه معتقد است که عوامل متعددی در جریان توسعه یک کشور دخالت دارند. بنابراین دیدگاه اجتماعی ترکیبی است از دیدگاههای فوق الذکر. دیدگاه اجتماعی بطور کلی مشکل توسعه را یک مشکل سه بعدی می‌داند. قبل از هر چیز و در وهله اول این یک مشکل اقتصادی است. چون اکثریت مردم دنیا امروزه در حالت فقر و گرسنگی مزمن بسر می‌برند. بسیاری از کشورهای عقب مانده از نظر منابع طبیعی نیز فقیر هستند (مخصوصاً از نظر زمینهای قابل کشت). این محدودیت و فقر منابع طبیعی همچنین سبب پائین ماندن تکنولوژی و صنعت می‌شود که معمولاً هنوز در این کشورها شیوه‌های ابتدائی تولید مشاهده می‌شود و نیروی کار افراد بواسطه میزان زیاد بیسوادی، عدم سلامت جسمانی کافی و نداشتن مهارتهای فنی و غیره به حداقل می‌رسد.

در وهله دوم بعد جمعیتی این کشورهاست که به مشکل توسعه آنها مربوط می‌شود. بسیاری از کشورهای عقب مانده روی موضوع و مشکل جمعیتی نه تنها تاکید ندارند بلکه حتی تصور می‌کنند کشورهای پیشرفته بخاطر منافع خود چنین عقایدی را ابراز می‌کنند. (بخاطر دست یابی بیشتر به منابع طبیعی جهان سوم). معهذا واقعیت این است که بیشتر کشورهای عقب مانده از میزان زاد و ولد بالا و میزان مرگ و میر پائینی برخوردار هستند که نتیجه اش رشد زیاد جمعیت این کشورها و همچنین بالا رفتن میزان مصرف کنندگان در مقایسه با تولید کنندگان خواهد بود که هر دوی این عوامل مشکل اقتصادی را تشدید می‌کنند.

بالاخره بنا به عقیده این دیدگاه مهمترین مسئله کشورهای توسعه نیافته بعد فرهنگی - اجتماعی آنها است. منظور این است که این کشورها تمایل به نگهداری و حفظ ارزشهای سنتی خود دارند و همچنین زیر بنای اجتماعی مؤسسات در این کشورها باعث

تشدید مشکلات اقتصادی و جمعیتی می‌شود. بعنوان مثال در بسیاری از این کشورها قوانینی در مورد زمینهای زراعی دارند که قطعات کوچکی از زمین به وسیله عده زیادی کشت می‌شوند یا بعضی عقاید مذهبی که مانع توسعه بعضی از این کشورها می‌شود (مثلاً پس انداز کردن مقدار زیادی سرمایه برای یک تشییع جنازه باشکوه و یا مقدس شمردن گاو در بین هندوها). همچنین اهمیت دادن به تعداد فرزندان زیاد (مخصوصاً فرزند پسر) سبب بالا رفتن میزان رشد جمعیت و باروری می‌شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها و منابع

1. *Population Reference Bureau. 1978 World Population Data Sheet. Washington D.C.*
2. *Environmental Fund. World Population Estimates: 1975. Washington D.C.*
3. *G. E. Galdthrope , The Sociology of the third world : Dis parity and Involvement (England : cambridge Univ . press , 1975) , P.77 .*
4. *Stockwell, E.G. "The Dimensions of Development: An Empirical Analysis." population Review 18 (1974): 35-51.*
5. *International Bank for Reconstruction and Development. world tables 1976. Johns Hopkins university Press, 1976.*
6. *Stockwell : 35 - 51*
7. *Environmental Fund . The Real Crisis Behind the Food Crisis . Washington D.C. 1975.*
8. *Malthus, thomas. Population: The First Essay. University of Michigan press, 1959.*
9. *Gold thrope P.170.*
10. *Ibid: 90-91.*
11. *Ibid .*
12. *Jones, G,W. " Effect of Population Change on the Attainment of Educational Goals in the Developing Countries." In National Academy of Sciences, Rapid Population Growth: Consequences and Policy Implications.*

The Johns Hopkins Press, 1971. PP. 315-367

13. Golden, H.H. " *Literacy and Social change in Underdeveloped Countries.*"
Rural Sociology, 20 (March 1955): 1-17.

14. *Population Reference Bureau* , " *Literacy and World population* "
population Bulletin, 30, No.2 (1976).

15. Curle, A. " *Education, Politics and Development.* " *Comparative Education Review*, 7(February 1964): 226-245

16. De Sola Pool, " *Communication and Development.*" in M.Weiner,ed.,
*Modernization: The Dynamics of Growth.*Basic Books, 1966. PP. 98-109.

17. Stockwill : 35 - 51

18. McClelland, David. *The Achieving Society.* Princeton 1961.

19. Hagen, Everet: *on the Theory of Social change.*The Dorsey press 1962.

20. Ibid 118-119.

21. Hoselitz, Bert. *Sociological Aspects of Economic Growth.* the Free Press 1960 .

22. Rostow. W . W . *The Stages of Economic Growth .: A non Communist Manifesto .* Cambridge University press, 1960

23. Edari, R.S. *Social change.* W.C. Brown, 1976, PP.45-46.

24. Frank, A.G. *Latin America : Underdevelopment or Revolution.* Monthly Review Press.

25. Ibid. 21-38.

26. Ibid 42-49.